

بسم الله الرحمن الرحيم

دفاع از مرحوم آخوند خراسانی در مقابل مرحوم شهید صدر

اشکالات مرحوم شهید صدر رضوان الله علیه را بر مرحوم آخوند خراسانی قدس سره ملاحظه فرمودید. به نظر می‌رسد که اگر بیانی را در دفاع از مرحوم آخوند ذکر کنیم هرچند که مطابق با ظاهر عبارت ایشان نیست، مناسب باشد؛ به عبارت دیگر، اشکالاتی که مرحوم شهید صدر عنوان کردند، بر مرحوم آخوند به حسب ظاهر عباراتشان بر ایشان وارد است. قوه عاقله که عنوان قوه مدرکه را دارد، چنین نیست که به حسب آن ادراکی که دارد، فرق پیدا کند؛ که اگر يك شيء مادی را درک کرد، این ادراک بشود مادی؛ و اگر شيء مجردی را ادراک کرد، این ادراک بشود مجرد. قوه عاقله از نظر آنچه که ادراک می‌کند، بین تمام مصادیق ادراک، از نظر اصل ادراک به یک صورت - علی حدّ سواء - است. بنابراین، به حسب ظاهر، اشکال بر مرحوم آخوند وارد است.

اما ما در دفاع از مرحوم آخوند بگوئیم که مقصود ایشان آن است که ما قبول داریم ادراک يك شيء، واحد است؛ اما مدرک مختلف است؛ پس، قوه عاقله به اختلاف مدرک، مختلف می‌شود؛ اگر مدرکش يك امر مادی باشد، به يك نحو است؛ و اگر مدرک امری مجرد باشد، به نحو دیگری است. اختلاف در مدرک نیز می‌تواند منشأ برای حسن و قبح شود؛ یعنی بگوئیم مقصود آخوند این است اگر قوه عاقله مدرکی را ادراک کرد که از سنخ مجردات است، با آن ملائمت دارد؛ و اگر مدرکی را ادراک کرد که آن مدرک از سنخ مجردات نیست، ملائمت با آن ندارد؛ لذا، ملائمت و منافرت را به اصل ادراک بر نگردانیم - که در این صورت، همه اشکالات مرحوم شهید صدر وارد می‌شود - بلکه آن را به مدرک برگردانیم و مقصود از مدرک را هم بگوئیم که مدرک بالذات است. این مدرک بالذات اگر يك امر مجرد باشد، چون خود قوه عاقله مجرد است، پس ملائم با قوه عاقله است و در غیر این صورت ناسازگار با آن است. پس، حاشیه ما بر فرمایش مرحوم صدر این است که اگر مقصود مرحوم آخوند از ملائمت و منافرت، ملائمت و منافرت در نفس ادراک باشد، این اشکالات وارد است؛ اما اگر مقصود، ملائمت و منافرت در متعلق ادراک باشد، این اشکالات دیگر وارد نیست؛ این مطلب وجدانی است و دیگر نیازی به برهان هم ندارد؛ گاه چیزی را ادراک می‌کنیم و از این مدرک خوشحال می‌شویم؛ و گاه نیز این مدرک برای ما زجر و ناراحتی می‌آورد. این خوشحالی و ناراحتی منشأ اختلاف در متعلق ادراک است.

فرق قوه عاقله با سایر قوای نفسانی

بین قوه عاقله و سایر قوا فرقی وجود دارد؛ و آن این که قوه عاقله خودش اختلاف مراتب مدرک را تشخیص می‌دهد؛ مثلاً اگر موجودات عالم را به بیست درجه تقسیم کنیم، از قوی‌ترین موجودات که خداوند است و هیچ حد عدمی ندارد - (یعنی نمی‌توانیم کمالی را تصور کنیم که در مورد خداوند نباشد؛ حتی آن چیزی که در علم کلام به عنوان صفات سلبيه مطرح شده، بازگشتش

به صفات ثبوتیه است؛ نمی‌توان گفت خداوند لیس بکذا، بلکه قدرت تام است، حیات تام است، علم تام است. لذا، می‌گوییم خدا ماهیت ندارد، چون حد ندارد) - تا ضعیف‌ترین موجودات که هزاران حد عدمی دارد (مثلاً جماد لیس بعقل، لیس بحی، لیس بمتحرك)، همه را درک می‌کند؛ و این اختلاف درجات را تشخیص می‌دهد؛ لیکن سایر قوا چنین نیستند و اختلاف درجات را تشخیص نمی‌دهند؛ به عنوان مثال: قوه باصره از دیدن يك منظره یا اشمئزاز پیدا می‌کند و یا آن منظره برای او جالب است؛ اما خود قوه باصره نمی‌تواند اختلاف درجه را تشخیص دهد و این قوه عاقله است که می‌تواند اختلاف درجات مدرک را تشخیص دهد. طبق این بیان، بسیاری از نقوضی که مرحوم صدر بر مرحوم آخوند وارد کردند، وارد نیست؛ شخص واحد، قوه عاقله واحد دارد، اما معنایش این نیست که بین قبح صادر از نبی و قبح صادر از انسان عادی تمییز ندهد؛ بلکه قوه عاقله و این شخص می‌تواند اختلاف درجات مدرک را درک کند.

اشکال دیگر به مرحوم صدر در دفاع از مرحوم آخوند

آنچه که در کلمات مرحوم آخوند وجود دارد، ملائمت و منافرت با اصل قوه عاقله است؛ نه با قوه عاقله انسان معین یا شخص معین. مرحوم آخوند نمی‌خواهد بگوید ممکن است يك فعلی ملائم با قوه عاقله زید باشد، اما منافرت با قوه عاقله عمرو باشد؛ مقصود آخوند که حسن را به ملائمت يك فعلی با قوه عاقله و قبح را به منافرت فعلی با قوه عاقله تفسیر کرد، قوه عاقله يك شخص معین نیست. بلکه منظور این است که اگر نزد عاقل‌ترین انسان برویم، می‌گوییم کذب قبیح است؛ همینطور اگر پیش فاسق‌ترین و ضعیف‌ترین انسان‌ها از نظر عقل هم برویم، می‌گویند کذب بد است؛ زیرا، دروغ با اصل قوه عاقله منافرت دارد.

خلاصه بحث

خلاصه این سه نکته‌ای که در حاشیه بیان مرحوم شهید صدر و در دفاع از مرحوم آخوند داشتیم، هرچند که بر خلاف عبارت مرحوم آخوند در کتاب فوائدشان هم هست، این شد که

اولاً مقصود آخوند ملائمت در اصل ادراک نیست؛ و بلکه ملائمت نسبت به متعلق ادراک است.

ثانیاً گفتیم بین قوه عاقله و سایر قوا این فرق وجود دارد که قوه عاقله قدرت تمییز بین المراتب را دارد، اما قوای دیگر چنین قدرتی ندارند و بلکه در یک حدّ معینی قرار دارند.

و ثالثاً مقصود مرحوم آخوند ملائمت و منافرت با اصل قوه عاقله است و نه قوه عاقله يك شخص یا يك گروه معین. بنابراین، با وجود این سه نکته، دیگر اشکالات مرحوم شهید صدر وارد نیست.

اشکال دیگر مرحوم شهید صدر به مرحوم آخوند

مرحوم صدر بعد از ذکر این اشکالات، می‌فرماید اشکال دیگری نیز بر مرحوم آخوند وارد است؛ و آن این که اساس نزاع بین اشاعره و عدلیه در مسأله حسن و قبح عقلی، به این است که آیا در مورد فاعلی که فعلی را انجام می‌دهد، می‌توان گفت: هذا الفعل حسن و فاعله يستحق المدح یا نه؟ اشاعره می‌گویند: نه؛ این شارع است که باید مسأله مدح و ذم را بیان کند و ما

نمی‌توانیم بگوئیم فاعل این فعل استحقاق مدح دارد یا استحقاق ذم دارد؟ اگر خاطرتان باشد، چند جلسه قبل که عبارت **مواقف** قاضی عضد را نقل کردیم، ایشان بیان کرد که اگر از اشاعره سؤال کنیم چه کسی **العلم حسن** و **الجهل قبیح** را درک می‌کند؟ اشاعره هم می‌گویند عقل انسان این مطلب را درک می‌کند. و من این نکته را تأکید کنم که خوب نیست انسان در مورد گروهی از علمای مسلمین بگوید اینها برای عقل هیچ اعتباری قائل نیستند؛ در میان علمای مسلمان، عالمی وجود ندارد که برای عقل اعتباری قائل نباشد. اشاعره نیز مسأله حسن و قبح به معنای کمال و نقص، و به معنای مصلحت و مفسده را قبول دارند، اما در مورد مدح و ذم نزاع دارند و این را قبول ندارند. مرحوم صدر می‌فرماید: این تفسیری که مرحوم آخوند برای حسن و قبح ذکر کرده، با مسأله مدح و ذم سازگاری ندارد؛ چون شما می‌فرمایید حسن، حُسن ملائم با قوه عاقله است؛ حال، مدح را چگونه بر اساس این بیان تفسیر کنیم؟ روی تفسیر آخوند، مسأله مدح و ذم دیگر جایگاهی ندارد.

نظر استاد محترم: به نظر ما، این اشکال وارد است؛ یعنی مرحوم آخوند برای حسن و قبح تفسیری را ارائه داده‌اند که ارتباطی به مسأله مدح و ذم ندارد. ما در اینجا دنبال این هستیم که ببینیم آیا خود فعل **يك** واقعی دارد که سبب شود ما به خاطر آن واقع، بگوئیم فاعلش استحقاق مدح یا ذم دارد؟ حال، ملائم با قوه عاقله باشد یا منافر با قوه عاقله باشد؛ این نکته نمی‌تواند وجه مدح و ذم را تفسیر کند.

تفسیر سوم در مورد معنای حسن و قبح

تفسیر سومی که در مورد معنای حسن و قبح ذکر شده این است که حسن و قبح به معنای میل و غریزه است. گفته‌اند آنچه که مطابق با غریزه و میل بشر - یعنی دیگر کاری به عقل و ادراک عقلی ندارند - هست، حسن است و آنچه که بر خلاف غریزه بشر می‌باشد، حسن نیست و قبیح است.

اشکالات تفسیر سوم

بر این تفسیر، دو اشکال مهم وارد است.

اولین اشکال این است که ما در باب افعال، فقط حسن و قبح در افعال بشری را نمی‌خواهیم تفسیر کنیم؛ وقتی می‌گوئیم **العدل حسن** نمی‌خواهیم بدانیم که آیا عدل صادر از انسان حسن است؛ بلکه مطلقاً می‌خواهیم بدانیم که عدل حسن است یا نه؛ **سواء صدر هذا الفعل من الانسان او من الشارع**. پس، نزاع ما در حسن و قبح، در مورد افعال خداوند هم هست؛ و در مورد افعال خداوند و شارع مقدس بحث میل و غریزه معنا ندارد.

اشکال دوم این است که اگر میل و غریزه در مورد شخصی منتفی شده بود؛ مثلاً در اثر تکرار و انجام زیاد قتل، دیگر مخالفت با غریزه (که میل و غریزه هر انسان و بشری موافق با حیات، و مخالف با قتل است) در مورد او وجود ندارد؛ پس، بگوئیم اینجا قتل حسن و قبح ندارد؛ و قتل در اینجا قبیح نیست؛ چنین چیزی امکان ندارد. پس، اشکال این شد که اگر حسن و قبح را به میل و غریزه مرتبط کنیم، باید حسن و قبح اشیا هم تغییر کند؛ در حالی که ما دنبال این هستیم که حسن و قبح واقعی اشیا را بیان کنیم که قابلیت تغییر نداشته باشد. این هم تفسیر دیگر، تا دنباله بحث.